

عنوان مقاله: ناپلئون «خداوند جنگ»

نویسنده: گاستول بوتول

ترجمه: عبدالحسین نیک گهر



- به مناسبت دویستمین سالروز تولد ناپلئون آثار و مقالات متعددی انتشار یافت، بدون آنکه در هیچ یک از آنها توجهی به چارچوب سنتی تاریخ سیاسی و نظامی حوادث زندگی بارور این بزرگترین «خداوند جنگ» اروپای جدید شده باشند.

- علوم انسانی به نحو ب سابقه ای از پرداختن به واقع امپراتوری اول طفره رفته است، حال آنکه دوره یی چنین بارور از لحاظ ایجاد دگرگونی و نوآوری می تواند منبع سرشاری برای تحقیقات باشد.

- آیا تعجب آور نیست که از روزی که مجلس قانون گذاری فرانسه، با تایید کدرسه مسالمت جو، به پادشاه اتریش اعلان جنگ داد و ملت فرانسه قریب به ربع قرن، با اعتقاد و رشادت بسیار ، جنگید؟ نخستین این جنگ ها دفاع از انقلاب بود. سپس در زمان رژیم «هیئت مدیره» (Directoire) به عنوان جهاد عقیدتی و پس از آن برای فتوحات با مقاصد نامعلوم، مثل لشگر کشی به مصر، جنگ ادامه یافت و چند سال بعد نیز جنگ برای برقرار کردن «امپراتوری مقدس» و به خاطر پادشاهی حقا شایسته و دودمان و اشرافیتی جدید ادامه یافت.

- زندگی و فرجام کار ناپلئون مسئله ای اساسی را مطرح می سازد. او با چه نبوغی توانست در سنت پانزده سال میان سه نوع جنگ ایدئولوژیک، ناسیونالیستی و سلطنتی ارتباط برقرار سازد؟
- چگونه موفق شد در تمام این مدت، توده هایی وسیع را، بدون آشوب و بلوا و بدون برانگیختن مخالفت جدی، با اقدامات حیرت انگیز خود همراه سازد؟

سه نوع جنگ ایدئولوژیک، ناسیونالیستی و سلطنتی

- تجربه جنگ های ناپلئون برای دانش جنگ شناسی بسیار آموزنده است. این تجربه برای مطالعات جنگ شناسی نمونه ی عینی و بسیار غنی عرضه می کند، که در آن می توان جریاناتی را بررسی کرد که عملیات جنگی حکومت را به شالوده های اجتماعی و طرز فکر ملت پیوند می دهد.

نمونه عینی و بسیار غنی

- نخستین قدم در این بررسی شناخت ساخت اجتماعی است، و این شناخت بیشتر از آن جهت اهمیت دارد که ساخت های اجتماعی به کندی دگرگون می شوند: در فرانسه سه نسل برای ترمیم خرابی های ناشی از جنگ ها و مصایب را مخصوصا زمستان هولناک ۱۸۰۹ اواخر سلطنت اوئی چهاردهم تلاش کردند. پاره یی شرایط مساعد چون پیشرفت های کشاورزی و صنعتی موجبات افزایش جمعیت فراسنه را فراهم کرده بود، به طوری که در آستانه انقلاب کبیر جمعیت آن به ۲۶/۵ میلیون نفر بالغ می شد. این تعداد بیش از جمعیت روسیه آن زمان بود و به همین مناسبت فرانسه را «چین اروپا» لقب داده بودند.

- این جمعیت بسیار جوان بود و چنین به نظر می‌رسد که واکسیناسیون همگانی بر علیه آبله که برای نخستین بار عملی شد، نسلی را از چنگال این بیماری، که تا آن وقت باعث مرگ و میر فراوان می‌شد، نجات داد.

واکسیناسیون همگانی بر علیه آبله

- از سوی دیگر، **فرانسه صاحب بهترین صنایع اروپا بود**. اما در کنار آن عده زیادی جوان بیکار نیز وجود داشت که تعدادشان با به سن کار رسیدن نسل جدید افزایش می یافت. حتی می توان گفت که جمعیت و اقتصاد فرانسه در این هنگام رشدی انفجاری داشت. در این ساخت، پیشرفت تکنیک با جمعیتی کثیر که تعداد جوانان در آن نسبت به فعالیت های اصلی اقتصادی فزونی داشت، ترکیب شده بود. برای شروع عملیات جنگی این مناسبترین ساخت اجتماعی و اقتصادی است (آلمان در ۱۹۴۰ چنین وضعی داشت) تسلط جویی فعالیتی پرخرج است. زیرا مستلزم تراکم قبلی ارتشی مجهز به همه نوع ساز و برگ و صنایعی نیرومند می باشد. جمعیت انبوه بدون منابع مهم و بدون قدرت فنی نه تنها منشا قدرت نیست بلکه بر عکس موجب ضعف است.



ناپلئون بناپارت

- چنین جمعیتی بی حال و دست و پاگیر است. جمعیت کنونی جهان سوم کم و بیش چنین وضعی دارد.
- ناپلئون با شم سیاسی خود توانست تمایلات پنهانی ملت را که از ساخت درونی آن ناشی می شد، درک کند. . همچنین توانست منابع طبیعی، گرایش افکار عمومی و ظرفیت فداکاری ملت را که بنیان ضروری هر سیاست بزرگ است، دقیقاً ارزیابی کند. زیرا لااقل تا به امروز همه سیاست های بزرگ، همه ایند های عالی و همه افکار وسیع در جنگ به اوج می رسد.



لویی شانزدهم

• ناپلئون همچون پی برد که در ضمیر توده مردم، از طریق خودنمایی قهرمانانه، نیاز بزرگی به جبران قرن ها تحمیق وجود دارد. چرا که توده مردم در پیروزی های نظامی، که مخصوص اشراف بود، هیچ وقت سهمی نداشتند. لویی شانزدهم، درست در آستانه انقلاب، زیر فشار خرده اشراف های ولایت فرساتنی صادر کرد که به موجب آن غیر اشراف ها نمی توانستند حتی مصدر ساده ترین مشاغل نظامی گردند (ناپلئون جوان تنها به توسل به حيله، به سبب وضع نامرتب ثبث احوال جزیره کرس، توانست وارد مدرسه نظامی سلطنتی شود.

- همچنین، ناپلئون دریافت‌ه بود که صلح جویی خوش بینانه قرن هجدهم ، که پس از یک سری جنگ‌های عمومی در اروپای خسته و کم جمعیت پایان قرن هفدهم به وجود آمده بود، دیگر با ساخت‌های جدید متناسب نیست.



- باری، در سراسر اروپا همه شرایط اساسی جنگ عمومی فراهم بود، حتی شرط زمانی. زیرا یک قرن از زمان آخرین جنگ بزرگ سپری شده بود، و از اواخر قرون وسطی این فاصله، فاصله زمانی عادی جنگ های اروپایی بود. **یک ایدئولوژی جدید که جنگ را توجیه می کرد** جای ایدئولوژی قبلی را گرفت و امکان داد که جنگ با وجدان آرام از سر گرفته شود.
- ناپلئون توانست از همه این شرایط بالقوه به نفع خود استفاده کند. نظر او درباره وضعیت اروپای آن زمان بر نوشته های عصر خو متکی نبود، بلکه بر حالت جنگی متکی بود که نتیجه تجمع عوامل خاص جنگ افروزی است (که در عین حال جمعیتی، تکنیکی، و روانی است) او ضمن ارزیابی این موج، توانست آن را هدایت کند ولی خودش نیز سرانجام یا آن رفت.

سفری به ماوراء

- چهره نخستین سال های انقلاب را اختلاف نظر شدید ژيوندن ها و سنتانياردها شكل مي داد. هر دو حزب از تزلزل عظيم بالقوه اي كه انقلاب را احاطه كرده بود آگاه بودند. حزب اول مي خواست آن را به سوي يك جنگ خارجي منحرف سازد. حال انكهف حزب دوم مبارزه داخلي را براي استقرار نظمي جديد ترجيح مي داد.

- ناپلئون هر دو نظام را ترکیب کرد. اگر با نظری اجمالی اصول سیاسی وی را مشخص کنیم و در ان تنها به داده های عددی توجه کنیم و وقایع فرعی سیاسی و نظامی جنگ های متعدد بین المللی را، که در زمان حکومت او پی در پی اتفاق افتاد، منظور نکنیم، آنچه می ماند چنین خواهد بود:

- سیاست جمعیتی و اقتصادی ناپلئون بر این پایه بود که هر ساله مقدار میعی- به طور متوسط صد هزار نفر مرد جوان از معیت فرانسه - برداشته شود و به ماوراء مرزها و از آنجا به ابدیت گسیل گردد.

داده های عددی



• آیا امپراطور از این نتیجه عینی وحشتناک سیاستش آگاه بود؟ عبارات صریحی از وی در دست است که بر آگاهی‌اش دلالت می‌کند: یکبار اعلام کرده بود «من صد هزار مرد اضافی دارم» و نیز در برابر تل کشته شدگان ایلو گفته بود: «یک شب پاریس همه آنها را جبران خواهد کرد.» همچنین خطاب او به مترنیک بسیار مشهور است: «مردی مثل من به یک میلیون مرده نگاه نمی‌کند»

مترنیک



استالین

• با وجود این، ناپلئون مرد ملایمی بود و در پرتو اصالت انسان (اومانیزم) قرن روشنگری پرورش یافته بود و نمی توان هرگز قساوتی را که خاطره مردانی چون هیتلر و استالین را ننگین می کند، بدو نسبت داد. او هرگز به تخریب آبادی ها و قتل و عام غیر نظامی فرمان نداد. آلمانی ها او را متهم می کنند که توطئه گری را تیرباران کرده است. این حرف وقتی که آدم به فجایع گشتاپو می اندیشد، چقدر مسخره به نظر می رسد

- اما ارزش های اخلاقی ما از ما قبل تاریخ بر این اساس تکوین یافته است که دنیای اخلاقی جنگ، یعنی کشتن از روی قصد، غیر از دنیای اخلاقی صلح است. ناپلئون، چون دیگران، بدین ارزش ها اعتقاد داشت و با وجدان آرام به جنگ شرافتمندانه ای می پرداخت که در آن جز رقیب جنگی را نمی کشند. وجدان او آسوده بود، زیرا در همه جنگ ها خود چون ساده ترین فرد گروهش به خطر می انداخت. باید او را تحسین کرد، از جنگ پل آرکان تا واترلو، ستوان یک بناپارت چون امپراتور ناپلئون همیشه با شجاعت بزرگترین قهرمانان به استقبال آتش می شناخت.

- به آمار خود برگردیم: مثل این است که ناپلئون سوم درس دایی خود را فهمیده بود. وی پس از آشفته‌گی جمهوری دوم قدرت را به دست گرفت و با تغییرات لازم سیاست وی را دنبال کرد که عبارت بود از استقرار صلح داخلی برای جنگ خارجی.

آشفته‌گی جمهوری دوم

نتایج نام نویسی مشمولان نظام وظیفه

- ناپلئون توانست دامنه جنگ را وسعت بخشد، برای آنکه نام نویسی مشمولان در دفاتر نظامی، یعنی هدیه شومی که انقلاب به حکومت ها داده بود، به او ارث رسیده بود. از این تاریخ به بعد نبردهای مسلحانه به صورت جنگ های کاملی درآمد، و نتایج دموگرافیک به بار می آورد. فراوانی سربازان رایگان مانعی را که در قرن هیجده به تعدیل جنگ ها کمک می کرد از میان برداشت، و باعث شد که به جای تحول آرام و احتیاط آمیز جنگ های قرن هیجده، جنگ های بزرگ ویران کننده به وجود آید.

نتایج دموگرافیک

- نتیجه دومی که لااقل در این دوره اجباری شدن خدمت وظیفه حاصل آمد، تغییر جهت ابداعات فنی بود، زیرا کمبود کارگر موجب پیشرفت تکنیک در اروپا شد، برخلاف آسیا که فراوانی کارگر ارزان یکی از عوامل رکود صنعتی است. ناپلئون اختراعات صنعتی را تحقیر می کرد و همه جنگ های خود را با ابزارهای جنگی دوره لویی شانزده ادامه دهد.

فراوانی کارگر ارزان

- اما به تدریج که فهرست مدال بگيران جنگی درازتر می شد، بنیان هایی که حملات ناپلئون بر آنستوار بود، تغییر می یافت. حمله با انبوه سربازان، که ناپلئون پیوسته روی آن حساب می کرد، **بر پایه هرم سنی**، که در آن اکثریت با مردان جوان بود، طرحریزی شده بود. اما ناپلئون همچنان با صلاحدید ژنرال های انقلاب و نظریه های گیبرت **Guibert** به استراتژی و تاکتیک همچنان هدر دادن خون سربازانش ادامه می داد. در پانزده سالی که این وضع ادامه داشت، با از میان رفتن شجاعتترین و نیرومندترین سپاهیان او، فقط سربازان رنجور و ناتوان باقی مانده بودند. مخصوصا، ساخت جمعیتی فرانسه هم تغییر یافته و دیگر اکثریت با مردان بالغ نبود.

- به موازات آن، روحیه سربازان نیز عوض شده بود و شماره فراریان و غایبان مرتبا افزایش می یافت. تا آن جا که از شوق و ذوق افتادن سربازان تاکتیک های جنگی را نیز عوض کرد. از زمان انقلاب، حمله های تعرضی نخست با حمله تیراندازانی که به طور پراکنده پیشروی می کردند، آغاز می شد، حال آنکه در اواخر حمله ها با ستون های عظیم و در وسعتی محدود و با پشتیبانی آتش توپخانه صورت می گرفت.

از ذوق و شوق افتادن سربازان

- گویا ناپلئون ممتوجه این تغییرات نشده بود و با اطمینان به صحت همیشگی دستورها و روش ها پیش به راه خویش ادامه می داد. مسلماً، تغییر دادن چهارتر ستون بنایی که در مدت بیست سال فقط برای جنگ آماده شده بود کار ساده ای نبود، او بیم آن داشت که اعاده صلح پایه های قدرتش را متزلزل سازد (جنگ غالباً راحت باش حکومت ها است) شاید هم برعکس، بی حالی بود که او را به ادامه سیاست جنگ جویی اش وا می داشت.



الکساندر اول، تزار روس

• این سیاست دیگر تکیه گاه اجتماعی نداشت و در برابر اولین ضربه مهمی که بر آن فرود می آمد آسیب پذیر بود. او سعی کرد به کمک الکساندر، تزار روس، نظم جدیدی در اروپا بر اساس برتری دو قدرت بزرگ ایجاد کند. اما معاهده تیلسیت یک یالتای ناقص بود. چندی بعد حوادث مربوط به **ژنرال ماله** او را متوجه دور شدن افکار عمومی از خود نمود. ناپلئون محکوم بود که با پیروزی جدید پایه های حکومتش را استحکام بخشد، و در این تلاش وفادارترین سربازانش را از دست داد.

- باری، این جریان، از آن به بعد، بارها در اروپا اتفاق افتاده است و از یک اصل ثابت جامعه شناسی تبعیت می کند: تعادل جمعیت و اقتصاد در آغاز موجبات جنگ را فراهم می کند و خو به وسیله جنگ دگرگون می شود. «خداوند جنگ» که برای شروع جنگی که افکار عمومی به دلیل فراهم بودن شرایط ساختی آن را طلب می کرد، به قدرت رسید، ولی نتوانست وقتی افکار تغییر کرده بود، آن را از سر باز کند. زیرا فداکاری جمعی دیگر نمی توانست قدرتی باشد. این فداکاری با اوج قدرت اوج می گیرد و با افول آن افول می کند.

یک اصل ثابت جامعه
شناسی